

# رواج جعلیات

## زیر عنوان "مارکسیسم"

و. پ. اگوردنیکف (پروفسور و دکتر علوم فلسفه)  
ترجمه و تلخیص: ک. رحمانی

شیوه جعل بسان جهان کهن و قدیمی است. یکی از مدافعان مذهب و کلیسا می‌نویسد که اساس تئوریک مبارزه با مذهب و نابودی کلیسا در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به نظریه مارکس مبنی بر اینکه «مذهب افیون برای توده هاست» خدمت کرد. برخی فکر خواهند کرد که این نقل قول بسیار دقیق است، اما نظریه مورد نظر را نه مارکس بلکه استاپ بندر در اثر معروف **ایلفا** و **پترو** است و نه مارکس. قهرمان ادبی از "پدر فدورا" می‌پرسد: «به چه دلیل مذهب برای توده‌ها افیون است؟». در نوشته مارکس حرف اضافه «برای»، که مفهوم تغییر یافته بیان متضاد است، وجود ندارد. مارکس اضافه می‌کند: «مذهب - نفس مخلوقات ستم دیده و روح جهان بی روح است». و مهمترین نتیجه گیری نسبت به مذاهب و کلیسا از اینجا منشاء می‌گیرد: مبارزه کردن نه با آنها، بلکه با میانی اجتماعی آن‌ها. یعنی با استثمار، بی‌قانونی، فقر، عدم اطمینان به فردا. حال همین جعل را ده‌ها سال است مبنای مخالفت با مارکس و گسترش خرافات کرده اند. جعل مارکسیسم رایج ترین شیوه مقابله با دیالکتیک است. این روشی است قدیمی، که پس از فروپاشی اتحاد شوروی و کمیاب شدن آثار کلاسیک و منتشر نشدن تحقیقات علمی توسط آکادمی های فلسفه علمی، اشکال بسیار گسترده تری نیز به خود گرفته است.

سال 1994 از سوی موسسه انتشاراتی «پروگرس» دانشنامه کوتاه فلسفی منتشر شد که مقالات پیشگفتار آن با آنچه در روسیه و در اواخر سال 75 به چاپ رسید، تفاوتی عمده دارد. در دانشنامه جدید هنگامی که در بخش حرف **م** دنبال «مارکسیسم» می‌گردید، نه آن را پیدا می‌کنید و نه مارکس را. اما اسامی مارک اورلی، مارکوزه، مارسل گابریل . . . وجود دارند. در این دانشنامه نه فقط از مارکس اثری نیست، بلکه مقالات مختص انگلس، لنین و دیگر مارکسیست های برجسته نیز وجود ندارند. اما مقاله ای کوچک بنام «ماتریالیسم تاریخی» وجود دارد که در آن چنین توضیح داده می‌شود: ماتریالیسم تاریخی - شناخت ماتریالیستی، یا اقتصادی تاریخ است که در آن شرایط اقتصادی بمثابه «چیزی که تکامل اجتماعی را تعیین می‌کند» مورد بررسی قرار می‌گیرد. ( آن طور که بیش از صد سال پیش در جعلیات مارکسیسم مدعی شد و با آن ف. انگلس پیکار می‌کرد.) در عین حال که این اندیشه به انگلس نسبت داده می‌شود، درباره او به خوانندگان دانشنامه هیچ اطلاعی داده نمی‌شود. سپس می‌خوانیم که «متد علمی ماتریالیسم پوزیتیویسم . . . ناتوریسم و تصویر سببی - مکانیکی جهان است». پوزیتیویسم فلسفه ایده آلیسم ذهنی و اسلوبی است که شناخت علمی را محدود به تجربه حسی انسان و بمثابه حقیقت واحد می‌داند. ماهیت ایده آلیسم - ذهنی دکتترین مورد نظر که همه اشکال تاریخی آن بمانند: پوزیتیویسم آگوست کانت - پوزیتیویسم - امپیریوکریسیزم یا ماخیزم، پوزیتیویسم - نئوپوزیتیویسم که در سال های دهه سی تا شصت یافت شد و سرانجام پست پوزیتیویسم حفظ شد.

### پلورالیسم آیا بنیاد دمکراسی است؟

در سال های دهه پنجاه قرن بیستم، دکتترین پلورالیسم برای نخستین بار مفهوم اجتماعی - سیاسی و ستمگیری حل وظایف معین سیاسی را کسب کرد. فیلسوف برجسته غرب کارل

یاسپرس در اثر خود «منابع تاریخ و هدف آن» (سال 1949) ضمن بررسی مسئله مرکزی موضوع اکزیستنتسیالیسم درباره ماهیت و اصول آزادی های انسان، شعار: «دمکراسی - این پلورالیسم است» را اعلام می کند. بدون هرگونه تجدید نظر، به «عاریت» گرفتن این شعار نشان «پروسترویکا» و سپس «اجرای اصلاحات» شد و در قانون اساسی روسیه نیز مستدل گردید. ماهیت ذهنی و ایده آلیستی شعار مورد بحث در بررسی زیر آشکار می شود. «دمکراسی» حتی در ترجمه تحت الفظی خود به معنی «حاکمیت مردم» است، یعنی اعمال حاکمیت مردم توسط مردم، که مولد اصلی نعمات مادی و معنوی در جامعه مورد نظر است. در عین حال حاکمیت باید یکپارچه و تظاهر اراده مطروحه همه مردم باشد، نه مظهر «کثرت برابر حقوق عقاید» آن طور که آن را دکترین پلورالیسم مطالبه می کند. وحدت عمل تنها بر اساس وحدت اهداف ممکن است که مستلزم ضرورت وحدت ایدئولوژی - مونیسم است و نه «پلورالیسم عقاید». این قاعده به عنوان اساس دمکراسی معنی دارد نه تفاوت گذاشتن بر اندیشه ها و گفتگوها درباره دمکراسی و دمکراسی واقعی و قابل اجرا به هیچ وجه در شعور و سخن نیست. بنیان گذار فلسفه کلاسیک آلمان ای. کانت همواره به «ده تالردر جیب تا ده تالردر فکر» تفاوت قابل بود.

از سوی دیگر شکل گیری کیش بسیار مونیستی اعمال زور، سود، پول پرستی، خلاف اخلاق گرایی، مجازبودن همه چیز، فردگرایی شدید، خودپرستی، بی سلیقگی استتیک، رذالت، ساده پسندی در مردم حکم شناخته شده مارکسیسم: «ایدئولوژی طبقه حاکم ایدئولوژی حاکم می شود» را مورد تأیید قرار می دهد. پرنسیپ دیگری که وجود دارد این است که آیا «پلورالیسم در واقعیات عینی» تحقق می یابد؟

فاکت های موجود در علوم معاصر گواهی می دهند که: جهان مادی در همه تظاهر آن، در هرگونه سطح ساختاری = فیزیکی، شیمیایی، بیولوژیکی و اجتماعی = مونیستی است. هیچ سیستمی وجود ندارد که سلسله مراتب و هماهنگی وحدت عناصر را در نظر نگرفته باشد. قاعده فقدان سلسله مراتب بین عناصر از سوی پلورالیسم به معنی فقدان رابطه بین آن ها، یعنی فقدان سیستم ها است.

در همان حال هرگونه علوم طبیعی و اجتماعی با پروسه های قانونمندانه سروکار دارد و همه چیز در جهان را بمثابة سیستم سمت گیری شده تغییرات می شناسد. چنین گرایش و سمتگیری هایی بمثابة نیروی دارای سلسله مراتب و تغییرات معین عمل می کند و با بدیهیات پلورالیسم درباره توازن ها، برابر حقوقی نیروها و هرگونه تغییرات معین کننده تضاد دارد. آخرین مورد بویژه خاص در نظریات ارائه شده پوزیتیویستی، «تئوری فاکتورها» است که برابر حقوقی در پروسه تاریخی کثرت فاکتور های: اقتصادی، فرهنگی-تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، اخلاقی، مذهبی و امثال آن را برسمیت می شناسد. با چنین مواضعی تحلیل پروسه تاریخی، ارزیابی قانونمندی و سمتگیری نسبی آن غیرممکن واقع می شود. در عین حال وظیفه هر علمی تشخیص و یا قانونمندانه بودن و کشف ماهیت آن است. غیر قانونمندانه، غیر قابل شناخت کاملاً تصادفی است یا ما می توانیم تنها وجوه مشترک آنرا که تکرار و تولید می شود، بشناسیم.

شناختن یعنی درک کردن، رسیدن از بازتاب حسی- یگانه، کنکرت- پراستعاره اشیاء تا تجریدی، ماهوی - کلی در درجات معین اشیاء تا مفاهیم. بدون مفهوم نه تنها شناخت، بلکه تفکر بطورکلی غیرممکن است. در رابطه با این مسئله «تئوری فاکتورها» ضمن ندادن امکان پژوهش پروسه، نمایشگر خصلت ضدعلمی خود است. و سرانجام ماهیت طبقاتی دکترین پلورالیسم در چیست؟ به این مسئله می توان بطورکاملاً مشخص پاسخ داد و عملکرد جهان بینانه و متدولوژیکی این دکترین را مورد بررسی قرار داد.

**الف-** عملکرد عمده اجتماعی دکترین مورد نظر: انهدام سیستم اجتماعی و برهم زدن وحدت آن.

قاعده برابر حقوقی عناصر سیستم های اجتماعی و پیروان پلورالیسم پیش از همه سیستم اداره اقتصاد و همه فعالیت های حیاتی دولت ما را منهدم کردند.

ب - مهمترین عملکردهای اجتماعی و فرهنگی پلورالیسم تبلیغ اندیویدوالیسم ( فردگرایی ) شدید است.

به هر انسانی ایده خود ارزشی دوباره، منحصر بفرهنگ و بی‌همتایی تلقین می‌شود. سرنوشت هرکس با این مواضع تنها در گرو آن دولت خودی است که لازم نمی‌بیند به شهروندان یاری کند، زیرا این امر گویا به طفیلی‌گری، ناتوانی در دفاع از خود و به خود «آفریدن» فعال شکل می‌دهد. چنانچه شغل و کار خود را از دست بدهی یا کم حقوق بگیری، پس این امرگواه بر پاسیف بودن شخصی، بی‌فرهنگی، کم شعوری و بویژه کمبودهای شخصی هستند. در عین حال تصویری رود که سطح پیاده کردن و عملی ساختن ارزش ها در جامعه «دمکراتیک» برای همه یکسان هستند.

پ - سرانجام پلورالیسم ضمن مطلق کردن واحد به منزله پایه های فلسفی و اسلوب شناسی برای همه نظریاتی است که تجریدی - واحد را بمثابة چیزی مستقلا موجود استعمال می‌کند: این امرکه هم همچون قاعده ارائه شده ایدئولوژیکی پلورالیسم و هم انهدام گر پایه های علم ایده جمع گرایی است، چندگرا بودن حقایق و نظریه «برابر حقوق اجتماعی»، مشارکت و همکاری اجتماعی که عهده دار اتحاد طبقات است و مطابق اهداف اجتماعی خود به «توافق» رساندن منافع متضاد طبقات و گروه های اجتماعی.

## تاریخیت گرایی و تاریخیت

د سال 1992 درمسکو به تیراژ چهارصد هزار نسخه اثر دوجلدی کارل پوپر، یکی از برجسته ترین نماینده پوزیویتیسم نو و پست پوزیویتیسم، بنام «جامعه باز و دشمنان آن» به چاپ رسید ( نخستین ترجمه از این اثر در سال 1945 بعمل آمده بود).

## از دیدگاه پوپر چه کسی دشمن جامعه باز است ؟

این دشمن از دیدگاه پوپر، پلاتون، هگل . . . و مارکس هستند. اشتراک آنها در چیست؟ پوپر بحق اشاره می‌کند که همه آنها قانونمندی تکامل اجتماعی و قانونمندی تاریخ را قاعده ای همچون حقیقت بیان کرده اند . اما وی دردنباله مدعی است که تاریخ جامعه را قوانین اداره نمی‌کند، هرگونه قانونمندی قاعده ای همچون فالتالیسم می‌شود و در عمل منجر به جامعه « بسته » و توتالیتر شده که در آن افراد تابع عملی ساختن اهداف و طرح های واحد هستند. اعتقاد به قانونمندی تاریخ ، از نظر پوپر « تاریخ گرایی » است. بدین ترتیب قانون عینی تکامل اجتماعی وجود ندارد و اشتراک عمل تابع طرح واحد افراد هستند - خیال خامی است، اما آیا جامعه‌ی توتالیتری که تابع قانون باشد، وجود دارد؟ ماهیت گمراهی (چنانچه نوشته های اشاره شده بمثابة انجام سفارش اجتماعی درک نشود) در چیست؟

پوپر مدعی است که تاریخ برخوردار از قوانین عینی نیست، چونکه آن در هر چرخش و سرپیچ خود وابسته به کشفیات غیر قابل پیشبینی دانشمندان برجسته و یا به اعمال چندان غیر قابل پیشبینی سیاستمداران است. در عین حال نه تنها به لحاظ متافیزیکی تصادف حوادث تاریخی مطلق می‌شود، بلکه هم به امکان ذهنی پیشگویی و هم قانونمندی عینی، باز تولید، تکراری بودن پروسه در هر حالت نوین آن تشبیه می‌شود. این امر با وضوح تمام به کاراکتر ذهنی و ایده آلیستی نظریه پوپر گواهی می‌دهد .

وحدت جهان بینانه و متدولوژیکی همه مراحل دکترین پوزیویتیستی را در نکات زیر که نشانگر خطوط اساسی آن است ارائه کرد .

نومینالیسم شدید - مطلق سازی واحد در شناخت. علم از این دیدگاه نمی‌تواند مدعی دانش کلی، قانونمند و دارای ماهیت باشد ( از اینجا نظریه پلورالیسم سرچشمه می‌گیرد ) .

**سنسوالیسم شدید** - مطلق سازی شناخت حسی بمتابه یگانه منبع دانش . [ سنسوالیسم ( حس گرای ) اسلوبی در نظریه معرفت است که حسیات انسان را تنها منبع ادراک می داند ]  
**اینترمینیسم** - مطلق سازی تصادفات و ابهام جهان . در عین حال مشاهده نمی شود که کاملاً تصادفی بطور مطلق غیر قابل شناخت است، زیرا که شناختن تنها با باز تولید ثابت و پایدار ممکن است.

از هر کدام از آثار مارکس و انگلس می توان استنباط کرد که آنها **ناگزیری کمونیسم** را همچون قاعده ای بیان کرده اند، یعنی آیا اجتناب ناپذیری آن ضرورت مطلق است؟ کلاسیک های مارکسیسم همواره بر قانونمندی جامعه کمونیستی تاکید کرده اند. اما **قانونمندی** ضرورت مطلق نیست. هر چند که پایه امکان پیشبینی را می دهد، اما در آن هیچ پیشگویی و فالتالیسم نیست. بدون چنین پیشبینی و آینده نگری هیچ پژوهش علمی معنی ندارد، زیرا هدف و وظیفه هر علمی ارزیابی قانونمندی عمومی، سمتگیری و گرایش پروسه، توضیح دادن آن و نشان دادن راه های ممکن تکامل، تجهیز و بدین ترتیب عمل است. نزد پوپر تاریخ از بین می رود، چونکه نمی تواند پروسه ای وجود داشته باشد که در آن حالت گذشته به هیچ وجه با اکنون مرتبط نیست و اکنون به هیچ وجه خود را در آینده ادامه نمی دهد. [ یعنی: حال نه تداوم قانونمندان گذشته است و آینده نه تداوم قانونمندان حال و گذشته است. ک.رحمانی ] به محض اینکه تکرار شونده، باز تولید یعنی قانونمندی ناتمام می ماند، همین طور ارتباط حالت ها ناپدید می شود و پروسه از بین می رود. پوپر ضمن «تاریخیت گرای» نامیدن آموزش مارکس در واقع با تاریخیت مخالفت می کند - یکی از مهمترین پرنسیپ های دیالکتیک - ماتریالیستی که شناخت هرگونه پروسه ای را در وحدت با علل و شرایط دترمینیسم شده آنها در وحدت سیستمی همه مراحل - حالت پروسه مشخص در نظر دارد. یکی از دلایل پوپر به نفع غیر قانونمندی ها، تصادفی بودن تاریخ است، آنطور که اشاره شد در ادعایی که در تاریخ بشری کشفیات علمی تاثیر دارند و کاراکتر تصادفی را حمل می کنند، چونکه غیر قابل پیش بینی هستند. در نتیجه تاریخ تصادفی و غیر قابل پیش بینی است، اما آیا همین طور کشفیات علمی نیز تصادفی است؟

بدین ترتیب دکترین پوپر در آنتی نومولوژیکی خود (انکار عینی - قانونمندان)، لادری گری (آگنوسیستیسیم - انکار امکان شناخت جهان) را از خود نشان می دهد و با همه شناخت و درک علمی مقابله می کند. تا آنجا که به انتقاد از مارکسیسم مربوط می شود، پوپر نه از تئوری مارکس، بلکه از محصول شخصی جعل این تئوری انتقاد می کند. در تایید این گفته باز نقل قولی از کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» ارائه می دهیم: مارکس به توده ها - به بازیگران روی صحنه تاریخ، از جمله بازیگران «بزرگ»، بمتابه بازیگران ساده ای می نگریست که بطور بی رحمانه ای توسط محرک اقتصادی و نیروهای تاریخی، بر آنهایی که هیچ حکومتی ندارند و داشته شده اند». کجا این تفکر را می توان در مارکس یافت؟ که پوپر چنین دلبخواه نقل قول می کند و همه گونه تخطی و تبصره می آورد، بدون بازگویی هیچ گونه قطعه ای از اثر مارکس، که ایراد تا اتهام مورد نظر را ثابت کند. ظاهراً گویا یافتن چنین قطعه ای امکان پذیر نیست. چنین «اکونومیسم» متافیزیکی آنطور که نشان داده شد، هیچ مشابهتی با آموزش مارکسیستی درباره قوانین تکامل تاریخی ندارد. وجه مشخص اوضاع معاصر حدت شدید مبارزات ایدئولوژیکی، ایدئولوژیکی - تئوریک پیرامون آموزش ک. مارکس، ف. انگلس و و. ای. لنین است که حکایت از ضرورت گسترش و تعمیق انتقاد نظریات معاصر مخالفان طبقاتی ما دارد.